

الخط الفاصل بين الظل والشمس هذه حقيقة فله الكمال المطلق في الحدوث  
خط جد آئنه میان ظل وشمس درین حقیقت اولی مراد کمال مطلق در وقت  
والقدم والحق له الكمال المطلق في القدم وليس له في الحدوث مدخل  
وقدم وحی مراد کمال مطلق در قدم ودمت مراد باقی حق مراد در وقت مثل  
تعالی عن ذلك والعالم له الكمال المطلق في الحدوث وليس له في القدم  
برزت اولی از وقت و عالم مراد کمال مطلق در حدوث ودمت مراد در قدم  
مدخل فصار الانسان جامعاً لما انتم فهما من حقيقة و ما اظهر  
مدخل پس کرده ان جامع پس حریف مرتبت از حقیقت و در مرتبت  
من موجود و ما احسنها و ما ادنھا انضانی الموجود اذ کمال منها  
از موجود وجه نیک زین آنها دم بدین آنهاست نیز در موجود زیر کمال مرتبت  
محمد صلی الله علیه وسلم و ابو جهل و موسی علیه السلام و فرعون  
محمد صلی الله علیه وسلم و ابو جهل و موسی علیه السلام و فرعون  
فتحقق احسن تقویم واجعله مرکز الطائعتین المقربین و تحقق  
پس تحقق شد احسن تقویم و کردان اول مرکز زمان برداران و مقربین و تحقق شد  
اسفل السافلین واجعله مرکز الکافرین الجاحدين فسبحان  
اسفل السافلین و کردان اول مرکز کافران مکرران پس پاک است  
من لیس کمنله نئی وهو السميع البصير فان قدمت ما سبق من  
مراد کمال مرتبت مثل اوجیح و ادست سمع بعبر پس اگر فهم نمی آید که کمال مرتبت  
البيان فقد ابدت و كشفت لك حجاب الابهام عن حق  
بیان پس تحقیقی ظاهر کرده ام و کشف کرده ام برای تو حجاب ابهام را از وجه

المقصود بالانسان اي بالتحفة التي يفصدها بلفظ الانسان ويعتبره  
مقصود بان اي بحقیقتیک تصد که شده است لفظ انسان و غیر کرده  
عنها وحاصل ما بان رضي الله عنه انه اي الانسان حقيقة مطلق  
از ان حقیقت و حاصل آنست که بیان نموده است رضی الله عنه که برستی که در مرتبت حقیقت مطلوب است  
لا سماء الله تعالى الحسنی لكونه احد بن جمع جميع خفايق مظہر باقیها  
مرسما حسنه و الله تعالی برای بودن او اواحدیت جمع خفایق مظہر است که در مرتبت  
مقصوده من ايجاد العالم نسبتها الى العالم نسبة الروح الى البدن مدبر  
مقصود است از ايجاد عالم نسبت آن حقیقت بوسیلم نسبت روح آن بوسیلم نسبت  
له بما هو لها بمنزلة القوى مما ادوع الله سبحانه فيها بملحوظ من اسمائه  
مر عالم را با آنست که آن چیز آن حقیقت را بمنزله قوی است از آنست که در وقت نهادن روحی در آنست  
مختصه من الحضرة الالهية مخلوقة على صورها من وسطه بذنه و بين  
مختصه از حضرت الهی مخلوق بر صورت آن حضرت توسط است میان حق و  
مخلقه في اتصال فيضه اليه جامعة بين عز الربوبية وذل العبودية  
خلق او در مرتبت فیض از بوسیلم جامع است میان عز ربوبیت و ذلت عبودیت  
فسبحان الله ما اشرف حال الانسان و ما اعلى امره ذاعرف ذنبا  
پس باکی است خداست که خریف تر حال ان و چه برزیت امر او است که خفت  
و لم يستعین طوره **شعر** بکسر لای اصولان مستور فرب غلوان که تو از خریف  
و مجازاً در نظر خود است  
اصلي که تو از بلند جای تو بروح بی زوالی ز در وید باجمالی تو از ان ذوالجلالی  
تو ز بر تو خدای تو هستوز نا بدیدی ز حال خود چه دیدی بحری جو آفتابی درون